

هرگز به توسعه دل نبسته ام

1- ریشه های اندیشه پیشرفت در آموزه های اسلامی چیست؟ اساساً پیشرفت از منظری اسلامی و با در نظر گرفتن افق معنوی برای زندگی چه اندازه اصلیت و ضرورت دارد؟

پیشرفت به عنوان اصل حاکم بر تاریخ و به معنای بسط و افزایش ضروری قدرت و امکانهای زندگی آدمی در طی زمان تا قرن هیجدهم میلادی مطرح نبوده است اصل پیشرفت که امروز در سراسر روی زمین مسلم و بی چون و چرا می نماید در رنسانس پرورده شده و در قرن هیجدهم عنوان اصل اساسی تجدد یافته است البته الفاظ ترقی و کمال را که ما گاهی با پیشرفت به معنی جدید اشتباه می کنیم در زبان وجود داشته اما اینها هرگز به معنی پیشرفت قهری در زمان نبوده است. ارتقاء و ترقی و کمال چیزی است و اصل پروگرسه چیزی دیگر، توجه کنیم که مترجمان ما در قرن نوزدهم و در زمانی که یک قرن از عمر اصل پروگرسه می گذشت برای آن معادلی در زبان فارسی نمی شناختند فی المثل آخوند زاده لفظ فرانسه پروگرسه را بصورت بوروگره نوشته است اینکه گذشت زمان موجب کمال می شود و فردا به حکم ضرورت از امروز بهتر است و دانش و فرهنگ و توانایی انسان پیوسته افزایش می یابد. حکمی است که اگر تا حدودی در مورد علم و تکنولوژی جدید درست باشد بر هیچ چیز دورانهای پیش از تجدد و حتی بر هنر و معرفت و اخلاق در دوران تجدد هم صادق نیست ولی در دویست سال اخیر این حکم صورت مطلق پیدا کرده و با گسترش تجدد در سراسر روی زمین، به عنوان اصل (بی چون و چرا) پذیرفته شده است. هم اکنون نیز جز معدودی از اهل فلسفه و دانشمندان علوم انسانی کمتر کسی می داند یا فکر می کند که این اصل، اصل خاص تجدد است و پیش از تجدد در هیچ جا و نزد هیچ مردمی از آن نشان نمی توان یافت. ممکن است با اعتراض بپرسند که مگر سیر استکمالی وجود که در فلسفه اسلامی عنوان شده است به معنی پیشرفت نیست؟ در پاسخ می توان پرسش کننده را به این نکته توجه داد که سیر استکمالی سیر روحی و معنوی از پایین به بالا و از زمین به سوی آسمان است و حال آنکه پیشرفت به عنوان اصل تجدد پیشرفت خطی زمینی و دنیاوی است که در آن مدام بشریت بشر تحکیم می شود.

چون گفته شد که نشانی از اصل پیشرفت در دوران قبل از تجدد نمی یابیم باید توضیح داد که هیچ فکر و رأی و نظری اگر استوار باشد بکلی بی سابقه نیست. درست است که پیشرفت به معنی کنونی و به عنوان اصل تاریخی در ادوار تاریخی پیش از تجدد هرگز وجود نداشته است اما اکنون که در همه جا مسلم تلقی می شود می توان در جستجوی ریشه های آن بر آمد در تفکر یونانی و بخصوص در نزد دموکریتس و اتمیست های دیگر و بخصوص ماتریالیست هایی مثل اپیکور و لوکریسیوس اشاراتی هست که می توان آن را حمل بر نوعی تطور و تحول در موجودات زنده و حتی در تاریخ کرد اما در تاریخ ادیان و توالی بعثت پیامبران نه فقط اشاراتی نزدیک به تصریح به پیشرفت تاریخی می توان یافت بلکه پیشرفت در اینجا صورت کم و بیش ثابت پیدا می کند. پیامبران که به توالی آمده اند کار اسلاف خویش را به کمال رسانده اند به تعبیر اهل معرفت آنها هر یک مظهر بعضی اسماء الهی بوده اند و پیامبر خاتم مظهر جمیع اسماء الهی است و این یعنی دین در طی تاریخ، سیر استکمالی پیموده تا به دین خاتم اسلام رسیده است تفاوت سیر استکمالی دین با پیشرفت عصر جدید اینست که اولاً سیر استکمالی دین به حکم ضرورت طبیعی و تاریخی صورت نگرفته و با بعثت پیامبر خاتم خاتمه یافته است ثانیاً دایره مدار آن بشر نیست بلکه با مشیت و اراده الهی روی می دهد و غایت آن نیز نه تسلط بر زمین و دریا و هوا بلکه کمال اخلاقی آدمیان و رستگاری آنان است ثالثاً این کمال صرفاً در دین صورت می گیرد نه اینکه اصل حاکم بر حیات و علم و تکنولوژی و قدرت باشد و بالاخره رابعاً تصدیق تحول و حتی بسط یک امر

یا نظر تاریخی در طی زمان با قبول تحول ضروری و قهری در زمان تفاوت دارد بهرحال اکنون همه جهان چه بخواهند و چه نخواهند در جهان پیشرفت وارد شده و ناگزیر در مسیر توسعه قرار گرفته اند و نمی توانند از آن چشم پویند و با اینکه گاهی پایشان در راه می لنگد نه جای توقف و استراحت دارند و نه راهی برای بیرون شدن می یابند البته راه توسعه هم راه نامطلوب و بدی نیست و پیمودن آن بنظر کسانی می تواند سیر در طریق کمال باشد اگر به وضع جهان کنونی نیز نظر کنیم می بینیم که علم و تکنولوژی و قدرت سیاسی در جهان توسعه یافته در قیاس با جهان توسعه نیافته در مرتبه بالاتری است و حتی اخلاق و رعایت حق مردم و قانون در جامعه های توسعه یافته وضع بهتری دارد چنانکه فساد گسترده و دامنگیری که بیشتر کشورهای توسعه نیافته را گرفتار کرده است در جهان توسعه یافته مجالی به این وسعت ندارد ولی اکنون بحث در قیاس دو جهان توسعه یافته و توسعه نیافته یا رد و اثبات پیشرفت نیست بلکه نظر به چگونگی پدید آمدن و قوام پیشرفت است در اینکه پیشرفت شرایط و لوازمی دارد و با نحوی صلاح و درستی صورت می گیرد تردید نمی کنیم کسانی هم که خواهان آنند همواره باید نگران فساد باشند که می تواند مانع توسعه شود. تردید نیست یکی از مواضع سوء تفاهم که ممکن است منبع مغالطات بسیار شود اشتباه میان فهم تجدد و رد و قبول آنست کسی که در جهان تجدد زندگی می کند هر نظری نسبت به تجدد داشته باشد باید وجود تجدد و قدرت آن را بپذیرد کسی هم که تجدد را نمی پسندد یا آن را پایان یافته می بیند باید راهی برای خروج از آن بجوید و اگر نمی تواند بکوشد که توسعه را به بهترین صورت تحقق بخشد زیرا اهمال در این راه به فساد مودی می شود و در بحبوحه فساد به مقصد سلامت راه نمی توان یافت و حتی به پیشرفت و توسعه نائل نمی توان شد یکی از زمینه های گسترش فساد بلاتکلیفی و سرگردان ماندن میان دو راه است اگر گشودن راه و قدم گذاشتن در آن دشوار باشد و راه موجود با تردید و دودلی و نه با عزم و همت و قدم استوار پیموده شود پریشانی خاطر و پراکندگی در کارها و فرصت و مجال فساد پیش می آید. این را عرض کردم تا تذکری باشد برای کسانی که غرب و تجدد غربی را دوست نمی دارند و می پندارند که می توان با بی اعتنایی از کنار آن گذشت. کسانی به من می گویند زمانی تجدد و توسعه را نقد می کردی و اکنون مدافع توسعه شده ای. در ظاهر آنها راست می گویند اما چنانکه باید در سخن من تأمل نکرده اند. بحث در اینست که اگر کسانی طرحی نو برای آینده دارند (پیشنهاد توقف در اکنون و بازگشت به گذشته از آن جهت که ممکن و عملی نیست وجهی نمی تواند داشته باشد) آن را پیش آورند و راه را نشان دهند اما وقتی راه تازه گشوده نشده و راه یکی است و امکان اختیار وجود ندارد راه موجود را با پروا و عزم استوار و گام محکم باید پیمود اکنون کشورهای در حال توسعه وضع یکسان ندارند و همراه و هماهنگ پیش نمی روند. چنانکه بسیاری از آنان افتان و خیزان و نالان قدم بر می دارند و در معرض آسیبها و ظلمهای فراوانند. اینکه چرا چنین است و چگونه می توان از این وضع بیرون شد بحث دیگری است در باب اینکه پیشرفت با در نظر گرفتن افقی معنوی برای زندگی چه صورتی می تواند داشته باشد توجه کنیم که در تجدد پیشرفت با هماهنگی میان علم و فرهنگ و سیاست صورت گرفته است. درست است که در این پیشرفت افق معنوی به صراحت نفی نشده است اما افق تجدد افق انسان و قدرت اوست این افق، افق منحصر به فرد نیست اما اولاً گشایش افق معنوی را باید با درد طلب کرد ثانیاً بنظر نمی رسد که افق توسعه هم چندان روشن باشد و بالاخره ثالثاً صرفنظر از اینکه نمی دانیم چگونه می توان افقی را بجای افق دیگر گذاشت. توجه کنیم که با نظر به افق معنوی بیشتر کمال معنوی محقق می شود و نه قدرت سازندگی و تکنیکی و تمتع. البته پیشرفت به سوی افق اخلاق و معنویت را هم می توان و باید آزمایش کرد ولی پیشرفت معنوی با پیشرفت در قدرت علم و تکنولوژی نباید اشتباه شود و جمع ایندو را هم نباید آسان انگاشت. در گذشته حکومتها کاری به فرهنگ و آموزش و بهداشت و معاش مردمان نداشتند اما در دوره جدید فرهنگ و آموزش و علم و اقتصاد سیاست را راه می برند یا به آن تعین می بخشند اکنون هر نظری نسبت به تجدد داشته باشیم نمی توانیم سیاستی را در نظر آوریم که کاری به علم و اقتصاد و تکنولوژی و معاش مردمان نداشته باشند و اگر دارد ناگزیر باید برنامه توسعه را ادامه دهد و توسعه بر مبنای اصل پیشرفت اجتماعی - اقتصادی - تکنیکی فهمیده می شود نکته مهمی که در این میان وجود دارد اینست که اگر دولت و حکومتی بخواهد (یا داعیه داشته باشد) که اخلاق را به سیاست بازگرداند باید پیش از هر چیز متوجه بود که این امر عظیم را سهل نمی توان انگاشت متصدمان امور و برنامه ریزان بجای اینکه کار را با ایراد یکی دو خطابه و صدور دستورالعمل تمام شده بینگارند باید به تمهید مقدمات بیندیشند و در قدم اول به فکر تأمین آب و نان و اصلاح اخلاق و زندگی

مردم باشند. درست است که آدمی آب و نان نیست و می تواند از آب و نان و حتی از جان درگذرد ولی این «می تواند» نباید اعتنا به معاش مردمان را در نظر حکومت ناچیز سازد. اخلاق و معنویت اموری بیرون از روابط و مناسبات و عالم زندگی مردمان نیستند و آنها را صرفاً از طریق درس و بحث و نصیحت نمی توان در زندگی وارد کرد درس و بحث و نصیحت خوب است اما وقتی کارساز می شود که دلها و جانها مستعد قبول باشند پدید آمدن این استعداد که در شرایط کنونی موقوف به پدید آمدن روابط توأم با امید و اعتماد میان مردم و سامان یافتن امور زندگی و معیشت است شاید مقدمه ای برای قرار گرفتن در «افق زندگی معنوی» باشد.

2- حضرتعالی در جایی نوشته اید «پیشرفت علم به صرف روی هم گذاشتن گزارش‌های پژوهشی و گردآوری مقالات حاصل نمی شود زیرا تا علم در جامعه و زندگی مردم جایگاه خاص خود را پیدا نکند و مددی به زندگی و سیاست و مدیریت و اقتصاد و تعلیم و تربیت نرساند به توسعه نمی پیوندند. علمی هم که به توسعه مدد نرساند پزمرده می شود» گذر از ساحت صرفاً نظری و خطابه ای علم به ساحت کاربردی آن چگونه و طی چه مراحل و شرایطی امکان پذیر است؟

مسئله ای که شما مطرح می کنید به علم جدید مربوط است در قدیم اهل تفکر و دانش در جستجوی حقیقت تحقیق می کردند و کسی از پیشرفت علم نمی گفت (پیشرفت علم به این معناست که حقایق را می توان پشت سر گذاشت) و حتی صاحب نظران نظر خود را به گذشتگان منسوب می کردند اکنون علم به پژوهش مبدل شده است و جدی ترین پژوهش ها طرحهایی برای تغییر موجودات و تصرف در آنها و حل مسائلی است که در راه بسط علم و تکنولوژی پیش می آید بنابراین کار علم به توسعه تکنولوژی بسته شده است مراد از بسته شدن کار علم به توسعه این نیست که علم جدید یکسره کاربردی است و دانشمند قبل از پژوهش به کاربرد علم خود می اندیشد دانشمند اگر دانشمند است در سودای سود و زیان نیست و حتی به نتیجه نمی اندیشد اما علم جدید با سودای قدرت و تصرف به وجود آمده و کارسازی در ذات آنست و نه در غرض و نظر و مقصد دانشمندان و پژوهندگان. فیزیک ریاضی، ظاهراً کاری به کاربرد ندارد اما این علم از زمان گالیله تا کنون در کار کشف امکاناتی تسخیر جهان بوده است اگر عقل مشترک و فهم همگانی علم را بر تکنولوژی مقدم می دارد و آن را پایه تکنولوژی می شناسند نظر به نظری بودن فیزیک ریاضی و همچنین تقدم زمانی آن بر تکنولوژی جدید دارد اما این تقدم، تقدم تاریخ نگاری است و نه تقدم وجودی علم از زمان بیکن و دکارت و مخصوصاً در فلسفه کانت علم متصرف و کارساز است. در این بحث معمولاً میان جوهر تکنیک و کالاهای تکنولوژیک اشتباه می شود و پیداست که علم و پژوهش مقدم بر تولید این کالاهاست. ولی توجه کنیم که پژوهش غایتی جز تکنیک ندارد و البته این تکنیک کالا و شی تولید شده نیست اما از ابتدا در طرح فلسفه و علم جدید مضمحل بوده و آثار آن در طی زمان ظاهر و متحقق شده است اگر جهان در حال توسعه وضعی متفاوت دارد از آن روست که روح تکنیک با جاننش در نیامیخته و چون علم را سودمند و متصرف در موجودات دیده، آن را پسندیده و در حد توان اخذ کرده است به عبارت دیگر سودای تلقی طبیعت به عنوان ماده علم و کشف امکاناتی تصرف در آن، جهان توسعه نیافته را به طلب واداشته است. این جهان ابتدا علم اروپایی را مثل هر علم آموختنی آموخته و در کنار تأسیس مدرسه و دانشگاه قدری از تکنولوژی های مصرفی را هم خریداری کرده است علم آموختنی می تواند زمینه پژوهش باشد اما اگر به پژوهش نرسد یا پژوهش ها صوری و تقلیدی بماند حتی اگر در بالاترین سطح هم باشد اثر چندان در پیشرفت کشور ندارد. درست بگویم در جامعه جدید علم و سیاست و اقتصاد و فرهنگ و بهداشت و بطور کلی هر یک از اینها در نسبت با یکدیگر پیش می روند و اگر پیوندشان با یکدیگر قطع شود کاریشان به پزمردگی می کشد علم جدید، پژوهش است و پژوهش به مسائل ایزکتیو (و نه انتزاعی و تقلیدی و صوری) تعلق دارد مسائل علم هم در نهایت جدا از مسائل توسعه نیست یعنی علم باید در عین توجه به مسائل جهانی و مرزی در صدد حل مسائل اجتماعی - اقتصادی و تکنولوژیک کشور باشد. دانشگاه اگر دیوار جدایی با جامعه را بر ندارد و

کارساز زندگی مردمان نشود و همچنان در مسابقه مقاله پردازی سرگرم بماند با خود بیگانه می شود

3- با توجه به اینکه علم باید در جهت حل مسائل مربوط به جامعه ای باشد که زادگاه و پایگاه آن است و با توجه به ماهیتی بینابینی و چند علتی مسائل جامعه ما که ناشی از ریشه های سنتی و مدرن است؛ کاربردی شدن علم در جامعه ما آیا مستلزم پذیرش تکثرگرایی نظری و روشی است؟

پرسش هوشمندانه ای است که پاسخ دادن به آن آسان نیست من غالباً به این مشکل می اندیشم که اگر نمی توانیم از راه توسعه رو بگردانیم در این راه بکجا می توانیم برسیم برای جهان در حال توسعه مقصد رسیدن به وضعی است که جهان توسعه یافته هم اکنون به آن رسیده است آیا می توان راهی یافت که به مقصدی دیگر برسد که در آن توسعه تکنیکی- اقتصادی با عبودیت و معنویت جمع شود؟ اگر پیش آمد سکولاریسم یک امر اتفاقی و زائد بر امور تجدد بود احتمال این جمع را نمی توانستیم رد کنیم زیرا سکولاریسم را در نظر نفی می کردیم و قصه کوتاه می شد اما بر خلاف تصور و تصدیق مکانیکی رایج که جهان بشری بر وفق آن مجموعه ای از امور و حوادث اتفاقی و پراکنده است تاریخ را با اعمال غرض بهر راهی نمی توان برد و در آن هر تصرفی نمی توان کرد امری که در طی مدت پانصد سال در تاریخ دوام و استمرار داشته است اتفاقی و سطحی نمی تواند باشد. سکولاریسم را نیز این و آن پیش نیاورده و آن را بکرسی ننشاندند بلکه با ذات تجدد پیوند داشته است و دارد مراد این نیست که سکولاریسم را باید پذیرفت بلکه از قدرت آن نباید غفلت کرد. اشخاص می توانند با سکولاریسم مخالف باشند و در جهان سکولار زندگی کنند اینهم غیر ممکن نیست که بتوان بعضی اجزاء تجدد را از آن منفک کرد و در نظام دیگر قرار داد. اما این امکان موکول به طرح نظامی است که شاید در عین تازگی بتواند از بعضی مزایای تجدد نیز برخوردار باشد. گرچه در انداختن چنین طرحی لالقل در نظر خیال غیر ممکن نیست اما کوشش هایی که تا این زمان صورت گرفته است در کنار هم قرار دادن سنت و تجدد در نظر و عمل بقصد سازش دادن آنها بوده است. این کنار هم قرار دادن گرچه در عمل تا حدودی قهری و ناگزیر بوده است وقتی بدون تذکر و تفکر باشد شاید مایه تردید و سرگردانی شود و احیاناً زمینه پدید آمدن تعارض ها و حتی فسادهایی را فراهم سازد. تلقی مشهور اینست که علم و دین با هم تعارضی ندارند و می دانیم که نه دین علم را نفی می کند و نه علم می تواند دین را منکر شود. از زمان اسکندرانیان یا لالقل از آغاز فلسفه اسلامی هم رسم بر این بوده است که اگر تعارضی میان علم و فلسفه با دین و به طور کلی میان عقل و نقل پیش آید آن را ظاهری بدانند و حکم دین را تأویل کنند. در این زمان نیز دین نه با احکام علمی بلکه با قانون تکنیک که در همه جا حاکم است سازش داده می شود (و البته کم و بیش سازش می-یابد) مع هذا تاریخ چندان سهل انگار نیست که وقتی فرمانروایی تکنیک حکومت احکام شرع بخواهد جای آن را بگیرد صرف تفسیرهای رسمی و تأویل ها کفایت کند. هم اکنون این تقابل در عرصه بی رونق علوم انسانی به صورتی ظاهر شده و بعضی از اهل فضل به اجمال و ابهام دریافته اند که مبانی علوم انسانی با بعضی قواعد شریعت اختلاف دارد و به همین جهت پیشنهاد شده است که علوم انسانی بر مبنای شریعت بنا شوند. این پیشنهاد متضمن دو نکته است یکی اینکه ما به علوم انسانی نیاز داریم و نمی خواهیم آن را رها کنیم و از فوائد آن محروم بمانیم دیگر اینکه می خواهیم احکام و قواعد علوم انسانی موافق دین باشد. با خواست و تمنی و بطور کلی با احکام انشائی مخالفت نمی توان کرد زیرا این احکام قابل تصدیق و تکذیب نیستند ولی آنها را می توان تحلیل کرد.

